

کانت
دین
در محدودۀ عقل تنها

دکتر منوچهر صانعی دره‌بیدی



نقش و نگار

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۴۰	مقدمه چاپ اول
۵۰	مقدمه چاپ دوم
	فصل اول
۵۳	بنیاد شر در طبیعت انسان
۵۶	ملاحظه
۶۰	۱- پایه و اساس خیر در طبیعت انسان
۶۳	۲- تمایل به شر در طبیعت انسان
۶۷	۳- انسان طبیعتاً شرور است
۷۶	۴- منشأ شر در طبیعت انسان
۸۲	ملاحظه کلی
	فصل دوم
۹۵	نزاع دو اصل خیر و شر
۱۰۰	بخش اول: ادعای اصل خیر
۱۲۲	بخش دوم: ادعای اصل شر
۱۲۹	ملاحظه کلی

فصل سوم

- ۱۳۷ غلبه خیر بر شر و تحقق حکومت الهی
۱۴۰ بخش اول: پیروزی اصل خیر از طریق تأسیس حکومت الهی
۱۷۴ بخش دوم: گزارش تاریخی استقرار تدریجی حاکمیت اصل خیر
۱۸۸ ملاحظه کلی

فصل چهارم

- ۲۰۱ خدمت و شبه خدمت یا دین و روحانیت
۲۰۵ بخش اول: خدمت به خدا از طریق دین
۲۲۲ بخش دوم: شبه خدمت به خدا در دین قراردادی
۲۴۷ ملاحظه کلی
۲۶۱ نمایه

فصل اول

در مورد استقرار اصل شر در کنار اصل خیر یا بنیاد شر در طبیعت انسان

اینکه جهان در شر^۱ فرو رفته است شکوه‌ای است به قدمت تاریخ، به قدمت هنر * ۱۹ شاعری و در واقع به قدمت قدیمی‌ترین اشعار پیشوایان دینی. همه قبول دارند که آغاز جهان خیر است: جهان از یک عصر طلایی، از یک زندگی بهشتی یا از یک حیات سعادت‌مند در جامعه موجودات آسمانی آغاز شده است. اما همه ابراز می‌کنند که این سعادت همچون رؤیایی به زودی محو شد و فرو افتادن انسان در شر (شرّ اخلاقی که همواره شر طبیعی را همراه آورده است) سرعت بیشتری یافته است به طوری که اکنون^۲ (و این «اکنون» هم به قدمت تاریخ است) ما در آخر زمان زندگی می‌کنیم و آخرین روزها و پایان جهان پیش روی ماست؛ و در بعضی مناطق هندوستان خدای ویرانگر جهان موسوم به Ruttren (گاهی به نام Siba یا Sirwen) ابتدا به نام خدای حافظ جهان، Wischnu مورد پرستش بود اما سپس مقام و منصب خود را که از خالق جهان Brahma دریافت کرده بود، از دست داد و قرن‌هاست که به موجودی پست و بی‌ارزش تبدیل شده است.

1. Argen

* شماره‌های ۱۵ تا ۱۸ در متن اصلی نیامده است - م.

۲. جد ما در بیماری ماهر بود، بسیار پیش از پدران ما.

اکنون ما را ضعیف‌تر به دنیا آورده.

فقط برای گدایی کردن، نژادی که شرورتر و فاسدتر است - هوراس.

در دوره‌های جدیدتر صرفاً به همت فیلسوفان و در زمان ما بخصوص به همت علمای تعلیم و تربیت زمینه برای رشد مفهوم متضاد آن، البته با گسترده‌تری ناچیزی، فراهم شده است؛ به این عنوان که: جهان برخلاف این ادعا (گرچه به آرامی و دشواری) پیوسته از بدی به طرف خوبی پیش می‌رود و حداقل اصل و اساس این پیشرفت به سوی بهبودی در نهاد انسان نهاده شده است. اما اگر سخن از خیر و شر اخلاقی باشد (و نه از جریان تمدن) مسلماً این معنا از تجربه به دست نیامده است: زیرا سخن تاریخ در تمام زمان‌ها قویاً برخلاف آن است. بلکه این صرفاً فرضیه احتمالی علمای اخلاق از سنکا تا روسو در مورد خوش قلبی فطری انسان است که برای پروراندن بذر نیکی در نهاد انسان طراحی شده است تا شاید بتوانیم یک پایه و اساس طبیعی برای این خیرخواهی در وجود انسان فرض کنیم. این مطلب هم قابل توجه است: چون انسان طبیعتاً به لحاظ بدنی باید یک موجود سالم فرض شود (همان طور که معمولاً انسان سالم از مادر متولد می‌شود) هیچ دلیلی وجود ندارد که به لحاظ روحی هم وجود انسان طبیعتاً سالم و خوب نباشد. پس این تمایل خود طبیعت است که سرشت اخلاقی ما را به جانب خیر هدایت کند. سنکا می‌گوید: «ما به بیماری‌های علاج‌پذیر مبتلاییم و اگر بخواهیم معالجه شویم طبیعت به کمک ما خواهد آمد زیرا ما سالم به دنیا آمده‌ایم.»

اما چون ممکن است که هر دو مورد [خیر و شر] مورد تجربه واقع گردد، می‌توان سؤال کرد: آیا امکان یک حد متوسط وجود دارد؛ یعنی اینکه نوع انسان نه خوب باشد و نه بد؛ یا اینکه همه چیز به یک اندازه تا حدی خوب و تا حدی بد باشد. — اما انسان به این دلیل بد نیست که مرتکب اعمال بد (خلاف قانون) می‌شود بلکه به این دلیل که سرشت اقدامات او چنان است که می‌توان اصول شرارت را از این افعال در وجود او استنتاج کرد. اقدامات خلاف قانون را می‌توان از طریق تجربه در رفتار انسان مشاهده کرد، همچنین می‌توان (حداقل در درون خود) مشاهده کرد که انسان به مغایرت این افعال با قانون (به غیر قانونی بودن این افعال) آگاه است. اما اصول رفتار را، و گاهی حتی اصول رفتار خود را، نمی‌توان مشاهده کرد؛ و لذا حکم به اینکه عامل به شر، انسان بدی است نمی‌تواند یقیناً مبتنی بر شواهد تجربی باشد. بنابراین باید از شروری که آگاهانه

انجام می‌شود بتوان یک اصل پیشینی شر، و از این اصل یک مبدأ شرارت برای شرور اخلاقی در وجود فاعل مرتکب شرارت، استنتاج کرد تا به موجب آن بتوان انسان بدکار را شرور نامید.

حال برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که تعبیر طبیعت در مقابل آزادی، که اساس رفتار اخلاقی است، قرار دارد (چنان که معمولاً چنین توهمی وجود دارد)

- ۲۱ و در این صورت با استناد خیر و شرّ اخلاقی به افعال متناقض خواهد بود، باید توجه داشت که اینجا مقصود از طبیعت انسان به طور کلی فقط زمینه درون ذهنی کاربرد اختیار (تحت قوانین اخلاقی برون ذهنی) است که مقدم بر تمام امور، از طریق احساس بر انسان آشکار می‌شود؛ حال ماهیت این زمینه هرچه می‌خواهد باشد. اما این زمینه درون ذهنی باید خود همیشه زمینه تعبیر اختیار باشد (چه در غیر این صورت، استعمال یا سوءاستعمال اراده انسان از لحاظ قوانین اخلاقی نمی‌توانست به حساب او گذاشته شود و خیر و شر درون انسان نمی‌توانست اخلاقی تلقی گردد). پس پایه و اساس شر نمی‌تواند در شیئی که از طریق تمایل، محرک اراده واقع می‌شود، یا در انگیزه طبیعی، قرار داشته باشد؛ بلکه فقط در قاعده‌ای است که به عنوان اصل کاربرد اختیار متعلق به خود اراده است. اکنون در تحقیق نمی‌توان از این فراتر رفت که در مورد زمینه درون ذهنی اختیار در انسان سؤال کرد که چه چیزی را می‌پذیرد و با چه چیزی موافق است اما نمی‌توان تحقیق کرد که در مقابل چه چیزی قرار دارد و با چه چیزی در تضاد است. زیرا اگر این زمینه در نهایت، خود یک اصل نباشد بلکه فقط یک انگیزه طبیعی باشد، در این صورت کاربرد اختیار باید کاملاً به تعیین اراده توسط علل طبیعی تأویل گردد: تأویلی که متناقض با ذات اختیار است. پس اگر بگوییم انسان طبیعتاً خوب است یا طبیعتاً بد است، حداکثر به این معنا است که انسان در درون خود دارای زمینه بنیادی^۱ (برای ما غیر قابل پژوهش) اصل خوبی یا بدی (ضدیت با قانون)

۱. اینکه اولین پایه درون ذهنی قبول اصول اخلاقی، غیر قابل پژوهش است، به وضوح از این قرار است: چون پذیرش اصول اخلاقی آزادانه انجام می‌شود، پایه و اساس آن (که مثلاً چرا من یک اصل شر را برگزیده‌ام و نه یک اصل خیر را) در انگیزه‌های طبیعی وجود ندارد بلکه

است و به طور کلی به عنوان انسان از طریق همین خوبی یا بدی، شخصیت نوع خود را بروز می‌دهد.

پس در مورد این صفت انسان (آنچه باعث اختلافش با موجودات عاقل دیگری می‌شود که ممکن است وجود داشته باشند) می‌توان گفت: این صفت فطری^۱ انسان است؛ و البته با این وصف، همواره فرض بر این است که نه گناه آن (اگر شر باشد) و نه امتیاز آن (اگر خیر باشد) متوجه طبیعت است بلکه خود انسان بانی آن است. اما چون در وجود ما اولین پایه اصول رفتار باید همواره در مقابل‌گزینش آزاد قرار داشته باشد در این مورد واقعیت امر را نمی‌توان از تجربه اقتباس کرد: پس خیر یا شر موجود در وجود انسان (به عنوان اولین پایه درون ذهنی قبول این یا آن اصل به لحاظ قوانین اخلاقی) فقط به این معنی فطری نامیده می‌شود که قبل از هر نوع کاربرد تجربی اختیار (در اولین سال‌های جوانی تا لحظه تولد) به عنوان پایه و اساس رفتار تلقی می‌شود و به عنوان چیزی که در لحظه تولد همراه انسان است تصور می‌شود، نه اینکه تولد انسان علت آن باشد.

ملاحظه

اختلاف بین دو فرضیه فوق‌الذکر مبتنی بر یک قضیه شرطیه منفصله است: انسان (بنا بر طبیعت خود) یا اخلاقاً خوب است یا اخلاقاً بد است. اما هرکس می‌تواند سؤال کند: آیا این قضیه منفصله صادق است و آیا نمی‌توان تصدیق کرد که طبیعتاً هیچ یک از این دو طرف در مورد انسان صادق نیست بلکه شق سومی وجود دارد و در عین حال هر دو طرف صادق است یعنی انسان در بعضی موارد خوب است و در بعضی موارد بد. تجربه نشان می‌دهد که حد وسط بین این دو طرف را می‌توان تصدیق کرد.

اما به طور کلی برای علم اخلاق مهم است که در هیچ مورد از اعمال و صفات انسان، تا حد امکان، واسطه [و حالت بینابین] بین امور اخلاقی قرار

همواره و پی در پی باید آن را در یک اصل (Maxim) جستجو کرد؛ و چون این اصل باید به‌همین ترتیب واجد زمینه مناسب خود باشد و غیر از این اصول هیچ زمینه تعیین بخشی برای گزینش آزاد انسان وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد، زنجیره زمینه‌های درون ذهنی تعیین بخش اراده به تسلسل می‌انجامد و نمی‌توان به یک زمینه نهایی دست یافت.

ندهد: زیرا به موجب این ابهام ممکن است تمام اصول، دقت و استحکام خود را از دست بدهند. کسانی که در مسائل فکری این چنین اهل دقت نظرند سخت‌گیر^۱ نامیده می‌شوند (نامی که در اصل باید مذموم تلقی شود اما در عمل مدح است.) و معنای مقابل آن را می‌توان سهل‌انگار^۲ نامید. گروه اخیر را می‌توان به سهل‌انگار خشتی یا بی‌تفاوت و سهل‌انگار ائتلافی یا تلفیقی تقسیم کرد.^۳

پاسخ دقیق به این سؤال^۴ مبتنی است بر این ملاحظه ضروری برای اخلاق

1. Rigidisten

2. Latitudinarius

۳. اگر خیر = الف باشد در این صورت اصل مقابل خیر، فقدان خیر است. حال این فقدان خیر یا فقط نتیجه غیبت یک اصل خیر = ۰ است یا نتیجه یک زمینه ایجابی مقابل خیر = -الف است. در مورد اخیر فقدان خیر یک شر ایجابی است. (در مورد لذت و الم نیز یک حد وسط مشابه وجود دارد. به طوری که لذت = الف، الم = -الف؛ و وضعیتی که هیچ یک از این دو طرف در آن وجود ندارد، بی‌تفاوت = ۰ است) حال اگر قانون اخلاقی در وجود ما انگیزه‌گزينش نبود، در این صورت خیر اخلاقی (انطباق‌گزينش با قانون) = الف و فقدان خیر = ۰ بود. اما مورد اخیر صرفاً به عنوان نتیجه غیبت یک انگیزه اخلاقی = الف × ۰ است. اما اکنون در وجود ما انگیزه = الف است. در نتیجه فقدان انطباق‌گزينش با قانون (= ۰) فقط به عنوان نتیجه تعیین واقعی‌گزينش توسط یک قانون مخالف، یعنی به عنوان آنچه ضد قانون = -الف است، یعنی فقط به موجب یک‌گزينش شر، ممکن است؛ و بین دو خصصت خیر و شر (به عنوان مبانی درونی اصول اخلاقی) که شأن اخلاقی رفتار باید بر اساس آنها ارزیابی شود هیچ حد وسطی وجود ندارد.

یک رفتار اخلاقاً خشتی رفتاری است که صرفاً نتیجه قوانین طبیعی است و لذا هیچ نسبتی با قانون اخلاقی، به عنوان قانون اختیار، ندارد: چنین رفتاری متضمن یک امر واقع (Factum) نیست و در مورد آن، امر، نهی و تجویز (اقتدار قانونی و حقوقی) ممکن نیست و یا [می‌توان گفت] ضرورت ندارد. [این بند را مترجم انگلیسی با علامت صلیب † در چاپ دوم افزوده است - م.]

۴. آقای پروفیسور شیلر در رساله استادانه خود (Thalia، فصل سوم، ۱۷۹۳) در مورد ظرافت (Anmuth) و شکوه (Würde) در اخلاق، این نحوه الزام اخلاقی را به عنوان شیوهٔ رهبانیت ارزیابی کرده است. چون در اینجا، در مورد اصول کلی بین ما توافق حاصل است، اگر بتوانیم مقصود یکدیگر را درست درک کنیم، در این مورد هم فکر نمی‌کنم اختلافی در کار باشد. - من صادقانه می‌پذیرم: به دلیل شکوهی که در مفهوم تکلیف وجود دارد نمی‌توانم آن را با ظرافت پیوند بزنم. زیرا تکلیف حاوی ضرورت نامشروطی است که ظرافت مستقیماً با آن متناقض است. عظمت قانون اخلاقی (مانند عظمت قوانین کوه سینا) احترام و خشیت انسان را